



«سام شمس آبادی» مجموعه‌دار حرفه‌ای فیلاتلیک ایران از، چالش‌هاوتاریخ کمتر شنیده شده ایران می گوید

پیشنهاد وسوسه‌انگیز «موزه لوور» به وارث «سردار اسعد بختیاری»

ح^۰ اروپایی‌ها در مجموعه من به دنبال مُهر آقای لاورز، رئیس پستخانه آذربایجان و یک جعبه ابزار جراحی

متعلق به دهه ۱۸۴۰ میلادی بودند

ح^۰ ۱۰ سال پیش مُهر سفارت ایران در دوره قاجار در یک جراحی فرانسوی به قیمت هزار و ۳۰۰ یورو فروخته شد

(به ناز مقدسی) سام شمس آبادی یک جمله بی نظیر دارد: «تا ۱۲ شب بیشتر وقت ندارم!» این جمله را بارها در مصاحبه‌اش تکرار کرد و وقتی فهمید منظورش را نمی‌فهمم گفت: «زندگی خیلی کوتاه است. امروز زندگی می‌کنی تا ۱۲ شب. بعد از ساعت ۱۲ زنگ‌ها به صدا درمی‌آیند و تا فردا هیچ تضمینی برای زنده بودن ما وجود ندارد. پس تلاش کنیم بهترین را زندگی کنیم؛ پاک‌ترین و صادق‌ترین باشیم. تلاش کنیم تا ساعت ۱۲ شب کارنامه‌ای بگذاریم بی‌نظیر. تاریخ را نمی‌شود فروخت همان‌طور که زمان را نمی‌شود خرید.» او یک کلکسیونر حرفه‌ای اسناد پستی و گمرکی، پاکت نامه و کارت‌پستال و مُهر و تمبرهای قدیمی و تاریخی ایران است اما وقتی پای حرف‌هایش بنشینیم معلوم می‌شود همانقدر که حرف‌اش خاص است جهان‌بینی‌اش هم انحصاریست. اجدادش به تاریخ دوران قاجار برمی‌گردند و او نتیجه «سردار اسعد بختیاری» فاتح تهران است. این کلکسیونر که در بلژیک زندگی می‌کند مسیر پربپیچ وخمی را در اروپا طی کرده تا بتواند به‌عنوان یک مجموعه‌دار حرفه‌ای حالا در ایران نمایشگاه برگزار کند. او را در آخرین نمایشگاهش در موزه پست دیدم و درباره حرفه، چالش‌ها و تاریخ خانوادگی‌شان کپ زدم؛ از پیشنهاد ۳۰ هزار یورویی اروپایی‌ها برای خرید تمبر «terror» تا مُهر آقای لاورز، رئیس پستخانه آذربایجان و جعبه ابزار جراحی در سال ۱۸۴۰ میلادی.

●●● آقای «شمس آبادی» من بخشی از کلکسیون‌تان را دیدم؛ مجموعه‌ای نایاب از تاریخ ایران. البته باید بگویم که شما به‌عنوان یک کلکسیونر اسناد تاریخی، خیلی جوان هستید. مجموعه‌تان میراثی از آبا و اجدادتان است یا از جای دیگری کار جمع‌آوری اسناد تاریخی را شروع کردید؟

پدر و مادر من ساکن آمریکا بودند، مادرم برادر ار بود که برای دیدن برادرش به دانمارک سفر می‌کند و چون مریضی احوال می‌شود، نمی‌تواند به آمریکا برگردد، بنابراین من در سال ۱۳۵۸ در کشور دانمارک متولد می‌شوم. پدرم عاشق ایران بود، یک وطن‌پرست تمام‌عیار.

همین هم شد که وقتی جنگ تحمیلی در ایران شروع شد خانه‌اش در آمریکا را فروخت و به کشورش برگشت تا برای ایران بجنگد. پدر بزرگم «ابراهیم شمس آبادی» و برادرش «حاج علی شمس آبادی» از مجموعه‌داران بزرگ تمبر در ایران بودند. حقیقت این است که در سال ۱۹۵۰ میلادی آقای «حسین نوین فرحبخش» پاکت نامه‌ای را از نمایشگاه تمبر لندن تهیه می‌کند و برای برادر پدربزرگم که آن‌موقع در خیابان سعدی حجره داشت، ارسال می‌کند. او به‌ایشان اطلاع می‌دهد که در کشور انگلستان نمایشگاه بزرگی از تمبر برگزار شده و حاج علی هم در جوابش می‌گوید: «ما چنین نمایشگاهی را در کشور خودمان خواهیم داشت.» یک سال بعد یعنی سال ۱۹۵۱ میلادی اولین و بزرگترین نمایشگاه تمبر خاورمیانه در تهران برگزار می‌شود. من هم از سن ۹ سالگی با تمبر آشنا شدم هر چند که نمی‌دانستم دقیقا چه دنبایی دارد اما کم‌کم با گذر زمان علاقه‌مند شدم. دیپلمم را در ایران گرفتم و وقتی در سن ۲۰ سالگی برای ادامه تحصیل به فرانسه رفته بودم ناگهان تصویر پدر بزرگ پدرم «سردار اسعد بختیاری» را روی یک کارت‌پستال دیدم. از همین زمان بود که داستان کلکسیون‌من شروع شد.

●●● تصویر پدر بزرگ پدرتان در فرانسه بود؟

بله در خیابان شانزه‌لیزه فرانسه. اول خیابان دستفروش‌هایی بودند که تمبر و پاکت نامه و کارت‌پستال می‌فروختند، تصویر پدر بزرگ پدرم هم روی یکی از همان کارت‌پستال‌های دستفروشان خیابان شانزه‌لیزه بود. چون تابلویی از این تصویر را در همه دوران کودکی‌م در خانه مادر بزرگ پدرم خانم «فروغ‌ظفر اسعدبختیار» دیده بودم. برایم جالب شده بود که چطور عکس یک ایرانی روی کارت‌پستال چاپ شده و در خاک کشور دیگری به فروش می‌رود. کارت‌پستال را خریدم و موضوع آن قدر برایم جالب شده بود که باعث شد به دنبای «فیلاتلیک» برگردم.

●●● تاریخ عکس کارت‌پستال برای چه دورانی بود؟

تاریخ عکس برمی‌گشت به سال ۱۹۰۹ میلادی، یعنی در دوران مشروطه چاپ شده بود.

●●● چقدر از سردار اسعد بختیاری و زندگی‌ش می‌دانید؟

سردار اسعد بختیاری، فاتح تهران بود، یعنی در سال ۱۹۰۹ میلادی تهران را فتح می‌کند. به خاطر ظلم و ستمی که محمد علی شاه قاجار به مردم می‌کرد او را سرنگون می‌کند. بعد به او پیشنهاد پادشاهی می‌دهند؛ اما او می‌خندد و می‌گوید: «من اگر امروز با بختیاری و لرستان و مردم ایلات بلند شدم به خاطر ظلم و ستم بود، ما قیام نکردیم برای شاه شدن. بر فرض من گول شمارا بخورم و تاج بر سر بگذارم و بر تخت بنشینم و شاه شوم؛ شاید من هم از خود بیخود شدم و فراموش کردم چه کسی هستم و من هم ظلم و ستم کردم. یک روز، یک مرد از همین دیار بلند خواهد شد و مرا به زیر خواهد کشید. ما نیازی به تاج و تخت نداریم. ما بدون محافظ و سرباز در ایل قدم می‌زنیم و ملت، عاشقانه ما را پرستند. اگر شاه شوم باید هر روز ترسم که نکنند تیراندازی بخوابم و مرا بکشند. ما زندگی بهتری داریم و ترجیح می‌دهیم در دیار خود زندگی کنیم. یک ایرانی را انتخاب کنید عادل و دانا که به فکر مردم باشد.» و سپس به دیار خودش برمی‌گردد. اما بعدها رضا شاه ایشان را در زندان قصر می‌کشد؛ از ترس، به خاطر قدرتی که داشت.

●●● برگردیم به ماجرای کلکسیون‌تان. گفتید عکس سردار اسعد باعث شد

گفت‌وگو شهروند

www.shahrvand-newspaper.ir |

سعید غلامحسینی / شهروند

آن موقع‌ها یعنی حدود ۲۰ سال پیش اجناس تقلبی خیلی کمتر بود. از آن گذشته دولت‌های خارجی اگر بداندند جایی، ارگانی، سازمانی یا بازاری در حال تقلب است به‌شدت برخورد می‌کنند؛ چون معتقدند که کسانی که جنس تقلبی می‌فروشند، خائن هستند و به فرهنگ و تاریخ آسیب می‌زنند. البته در کشور ما این‌طور نیست الان هر روزه تمبرهای ایرانی را کپی می‌کنند و هیچ سازمان و ارگانی توجه جدی به این موضوع ندارد.

●●● چطور تمبر اصل را از تقلبی تشخیص می‌دهید؟

باید حتما تمبر را لمس کنید؛ از روی رنگ، دندانه‌ها و جنسش مشخص می‌شود. برای همین هم برای تشخیص تمبر اصل از تقلبی از ذره‌بین‌های ضریبدر ۳۰ استفاده می‌کنند. طراحی تمبر خیلی تخصصی است از سال ۱۸۴۰ میلادی که اولین طرح دنیا طراحی شد تا همین ۲۰۰۲ سال پیش فقط مینیاتوریست‌ها می‌توانستند تمبر را طراحی کنند. البته امروزه این طرح‌ها با ابزارهای کامپیوتری طراحی می‌شوند.

●●● یک موضوع جالب توجه این است که چطور کارت‌پستال‌ها و تمبرها و اقلام تاریخی ایران به بازارهای محلی و قدیمی کشورهای اروپایی رسیده است.
بله ولی پیدای‌اش شدند. در اصل می‌شود گفت که من ۹۹ درصد مجموعه‌ام از کشورهای خارجی خریده‌ام.

ولی باید سخت هم پیدا شده باشند. درست است؟

گاهی باید. ۲۰ کیلومتر مسیر را با قطار یا اتوبوس می‌رفتم برای یک جراحی یا نمایشگاه. خیلی وقت‌ها هم چیزی پیدا نمی‌کردم و دست خالی برمی‌گشتم.

●●● اگر شما کارت‌پستال‌ها و اسناد تاریخی را نمی‌خریدید، چه اتفاقی برای آنها می‌افتاد؟ منظورم این است که مشتری خارجی هم داشتند؛ اصلا به درد آدم‌های خارجی می‌خورد؟

بزرگ‌ترین خریداران فیلاتلیک ایران آشوری‌ها و کلیمی‌ها و ارمنه هستند. ثروتمندند، آدم‌های بسیار باهوشی هستند و بی‌رحمانه خرید می‌کنند؛ برای اینکه می‌دانند هر چیزی که به تاریخ برگردد چه ارزشی دارد.

●●● اگر بخواهید کارت‌پستال یا تمبر و سندی را بخرید ولی قبل از شما یک نفر دیگر دستش را روی آن گذاشته باشد، چه می‌کنید؟

جراحی‌ها در اصل میدان جنگ هستند، هر کسی که پولدارتر و باهوش‌تر باشد، می‌تواند خرید کند؛ در غیر این صورت بازنده‌ای. من از نخستین باری که به جراحی رفتم و آن اتفاق برایم افتاد تا مدت‌ها دیگر پایم را در جراحی‌ها نگذاشتم. اما بعدها پیش می‌آمد که مجبور شوم برای تکمیل مجموعه‌ام به جراحی‌ها سر بزنم. بنابراین گاهی در برابر یک کالایی که متعلق به تاریخ کشور است باید بجنگی، نمی‌شود بگذاریم تاریخ از بین برود.

●●● پیش آمده که برای تکمیل کلکسیون‌تان چیزی چشم‌تان را بگیرد و اهمیت هم داشته باشد اما نتوانید آن را بخرید؟

۱۰سال پیش، مُهر سفارت ایران در دوره قاجار که مربوط به شهر مر ایتالیا می‌شد در اریک جراحی از دست دادم.

●●● چرا؟

پولم کافی نبود.

●●● قیمتش چقدر بود؟

سال ۲۰۱۰ میلادی، ریک جراحی به قیمت هزار و ۳۰۰ یورو به فروش رسید. از این مهر فقط یک عدد در دنیا وجود دارد و دیگر مهر دومی وجود ندارد. فکر می‌کنید چرا فیلاتلیک کشور چین و انگلیس در دنیا مقام اول را دارند؟ چون می‌دانند چه ارزشی دارد و تاریخ برایشان مهم است. ضمن اینکه روزه‌روز هم ارزش‌شان بیشتر می‌شود؛ یعنی حتی از طلا و ملک جلوتر است به شرطی که دانشش را داشته باشیم و بدانیم چه چیزی بخریم و چطور مجموعه‌داری کنیم. خیلی از بازاریان و طلافروش‌ها را می‌شناسم که به این کار علاقه‌مند شدند ولی متأسفانه گیلر دلال‌های چرب‌زبان افتادند و بخش زیادی از ثروت‌شان هم از دست‌رفته‌است.

●●● چطور این اسناد را نگهداری می‌کنید؟ چون طبیعتا نوشته‌ها و عکس‌های پاکت نامه‌ها یا کارت‌پستال‌ها به مرور زمان کمرنگ می‌شوند و حتی ممکن است از بین بروند.

آنهايي که در خانه‌ام نگهداری می‌کنم در جعبه‌های خیلی خاص و وکیوم شده هستند. جعبه‌هایی که ضد ضربه و ضد آب و ضد آتش و نور است؛ البته خیلی گران است ولی چاره‌ای نیست.

●●● نگهداری این اسناد که هم ارزش تاریخی دارند و هم ارزش مادی خطرناک نیست؟

خانه من دو تا آدرس داره؛ یکی آدرس دفتر کارم است و یکی دیگری خانه شخصی‌ام که کسی نباید بداند کجاست برای اینکه واقعا امکان دارد دزدیده شوند. البته اسنادی که خیلی مهم و با ارزش‌تر هستند در صندوق امانات بانک نگهداری می‌شوند. هر چند که مجبورم سالانه مبلغ خیلی زیادی را به بانک پرداخت کنم. اما به هر حال اینها خیلی با ارزش هستند؛ به‌طور مثال من یک کارت‌پستالی دارم که روی تمبرش یک error کار شده؛ یعنی اینکه تمبرش به هر دلیلی ناصفقه یا برعکس چاپ شده‌است. این کارت‌پستال رابه من پیشنهاد ۳۰ هزار یورویی داده‌اند با خودم فکر کردم که اصلا من این را بفروشم آیا می‌شود فردا بروم یک مغازه‌ای و مشا بهش رای بخرم؟ اتاریخ تکرار نمی‌شود.

●●● ظاهرا موزه «لوور» پاریس هم به شما پیشنهاد خریدن آیتم‌های‌تان را داده بود. درست است؟

بله دو تا از آیتم‌های مجموعه‌ام را می‌خواستند. یکی از آنها مهر آقای لاورز، رئیس پستخانه و صندوق مالیه آذربایجان بود که خود من هم با ساختی آن را از دهن شیر بیرون درآوردم و از یک مجموعه‌دار آتریشی خریده بودم. آیتم بعدی هم یک جعبه جراحی است با ۱۰۱۰ تکه ابزار که مربوط به پزشکی می‌شود که در سال ۱۸۴۰ میلادی جراحی می‌کرده‌است.

●●● چه مبلغی پیشنهاد دادند؟

به قیمت نرسید، جواب منفی بود. اگر جواب مثبت بود تیم کارشناسی می‌فرستادند و بعد قیمت‌گذاری می‌شد. اما من جواب رد دادم. برای اینکه نکند رنگ دلارهای خارجی مرا وسوسه کند. زندگی خیلی کوتاه‌است. امروز زندگی می‌کنی تا بامداد، بعد از ساعت ۱۲ زنگ‌ها به صدا درمی‌آیند و تا فردا هیچ تضمینی برای زنده‌بودن ما وجود ندارد. پس تلاش کنیم بهترین را زندگی کنیم. پاک‌ترین و صادق‌ترین باشیم. تلاش کنیم تا ساعت ۱۲ شب کارنامه‌ای بگذاریم بی‌نظیر. تاریخ را نمی‌شود فروخت همان‌طور که زمان را نمی‌شود خرید.

●●● خودتان کدام یک از آیتم‌های کلکسیون‌تان را بیشتر دوست دارید؟

آرشیو سردار اسعد بختیاری و بهادر پسرش. آرشیوی از شناسنامه، مهرها، اسناد مکتوب و اسناد وزارت جنگ در آن دوران.

●●● این اسناد چطور در خارج از کشور بودند؟

وقتی سردار بهادر برای تحصیل به خارج از کشور می‌رود اسناد زیادی را با خودش می‌برد و در آنجا نگهداری می‌کند. بعد از مرگش وصیت می‌کند که این اسناد به یک شخص دیگری برسد و چون اینها اسناد خانوادگی من هستند از طریق مادرم به دست من رسید.

●●● می‌دانم که شما در حال حاضر ساکن کشور بلژیک هستید اما در سال‌های اخیر چندین بار در ایران نمایشگاه برگزار کردید. در ایران چقدر از کار شما استقبال می‌شود؟

من تقریبا سالی دو تا سه بار به ایران می‌آمدم که کار فرهنگی انجام دهم. طبیعتا برای یک جوانی که نه آشنا دارد و نه کسی را می‌شناسد، کار خیلی سختی بود. یاد ام است ۲ سال پیش به سازمان دولتی رفتم و گفتم می‌خواهم نمایشگاه برگزار کنم خیلی مودبانه مرا بیرون کردند و گفتند حالا باشما تماس می‌گیریم و هیچ وقت هم کسی به من زنگ نزد. البته این حرف پدر بزرگم همیشه در گوشم است؛ «غززدن ساده‌است، به من بگو تو چه کاری کردی؟ توبه‌عنوان یک جوان چه کرده‌ای برای تغییر و پیشرفت؟ کارنامه‌ات خالی است. زیاده‌گویی نکن. هر زمان کارنامه‌ات پر بود و یا با من بحث کن تا با جان و دل بشنوم.» این حرف همیشه آویزه گوشم بود. امروز برای همین دوباره در ایران هستم و دلسرد نشدم. تلاش کردم و حالا هم توانستم به لطف دوستان در موزه پست و ارتباطات نمایشگاه برگزار کنم. بنابراین یاد گرفتم غرزنم و شگایت نکنم فقط عمل می‌کنم تا کارنامه خودم خالی نماند. □

ن

۲۰سال پیش در فرانسه

عکس پدر بزرگ پدرم را در

بساط یکی از دستفروشان

خیابان شانزه‌لیزه دیدم

همان عکسی که از کودکی

تابلوش را در خانه خانم

«فروغ ظفر اسعد بختیار»

دیدم بوم.



سردار اسعد بختیاری